

فصلنامه آیین حکمت

سال اول، پاییز ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۱

بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

حسن عبدی*

پرسش اصلی این پژوهش آن است که تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین چیست و او چگونه وجود واجب تعالی را اثبات می‌کند؟ نویسنده تلاش کرده ابتدا با اشاره به راه‌های رسیدن به خدا، تعریفی اجمالی از برهان صدیقین ارائه دهد. سپس با تمرکز بر تقریر علامه طباطبایی از این برهان، آن را تبیین کند و نقاط قوت آن را بر شمارد. در پایان نیز برخی از انتقادهایی که ممکن است بر این برهان وارد گردد و پاسخ آنها ذکر شده است. روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی - عقلی است. بر پایه این روش، همه مقدماتی که در شکل‌گیری تقریر علامه طباطبایی نقش داشته‌اند - خواه مقدمات نمایان و خواه مقدمات پنهان - به صورت صریح ذکر می‌شود.

واژه‌های کلیدی: برهان صدیقین، اثبات واجب، واقعیت خارجی، علامه

طباطبایی.

* پژوهشگر و مدرس حوزه و دانشگاه

طرح مسأله

مبدأ و معاد مسایلی هستند که از گذشته دور، فکر بشر را به خود مشغول کرده‌اند. از میان این دو، مسأله مبدأ اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا با حل آن، پاسخ دادن به مسأله معاد آسان‌تر خواهد شد. پرسش در باب مبدأ این است که آیا عالم آفریدگاری دارد. می‌دانیم که بشر راه‌های متعددی به سوی خدا دارد که دو راه عمده عبارت است از: راه دل و راه عقل. (مصباح یزدی، ۱۳۶۵: ۱۹ و ۲۰) راه دل - که آن را شناخت حضوری نیز می‌نامند - شناختی است که از دل سرچشمه می‌گیرد و ابزار آن تزکیه و تصفیه روح است. در این نوع شناخت، واقعیت خارجی معلوم نزد عالم حاضر است؛ بدون آنکه میان عالم و معلوم واسطه‌ای باشد. در شیوه عقل - که آن را شناخت خداوند از راه علم حصولی نیز می‌گویند - با استفاده از قضایای کلی و مقدمات یقینی، وجود موجودی مافوق همه موجودات اثبات می‌گردد. استفاده از مفاهیم و صورت‌های عقلی و ذهنی، شیوه شناخت حصولی یا راه عقل را به شیوه‌ای عمومی و قابل نقل و انتقال بدل کرده است. (همان: ۲۰) برای رسیدن به خدا از راه عقل، تبیین‌های متعددی ارائه شده است که در یک تقسیم کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. تبیین بی‌نیازی واجب الوجود از اثبات؛ ۲. استدلال برای اثبات واجب الوجود.

به هر حال، حکیمان و فیلسوفان برای رسیدن به خداوند راه‌هایی ارائه داده‌اند که در پس مقدمات یقینی آنها نتایجی قطعی و یقینی وجود داشته باشد. از جمله این راه‌ها برهان صدیقین است. با بررسی متون فلسفه اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که نخستین اشاره به برهان صدیقین در کلام فارابی به چشم می‌خورد:

فصُّ لک ان تلحظ عالم الخلق فترى فيه امارات الصنعة و لک ان تعرض عنه
و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم انه لا بد من وجود بالذات؛ فان اعتبرت عالم
الخلق فانت صاعد و ان اعتبرت عالم الوجود المحض فانت نازل تعرف بالنزول ان
ليس هذا ذاک و تعرف بالصعود ان هذا هذا. (فارابی، ۶۳؛ تاکیدها افزوده شده
است)

آنچه در کلام فارابی وجود دارد، تنها اشاره‌ای به برهان صدیقین است و او
تقریری از برهان صدیقین، نه در کتاب *فصوص الحکم* و نه در سایر کتاب‌هایش
ارائه نکرده است. به هر حال، تعریف برهان صدیقین به اجمال چنین است:
«شیوه‌ای که بدون نیاز به اثبات وجود مخلوقات و تنها از طریق ملاحظه وجود
محض، وجود خداوند را اثبات کند». (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۸/۳) در سنت فلسفه
اسلامی، نخستین فیلسوفی که تقریری براساس معیارهای استدلال منطقی برای
این برهان ارائه کرده، ابن سیناست. (همان) با توجه به اهمیت واجب الوجود در
مباحث الاهیات، اغلب فیلسوفان مسلمان سعی در ارائه یا تکمیل تقریری از
برهان صدیقین - که با مبانی فلسفی خود هماهنگ باشد - داشته‌اند. برای نمونه
شهاب‌الدین سهروردی (۱۳۹۷: ۱۲۱/۲)، محقق طوسی (ابن سینا، همان، ۱۸/۳ و
۱۹)، صدرالمتهین (۱۴۱۰: ۱۴/۶ - ۱۶). و محقق سبزواری (همان: ۱۶، پاورقی)
تقریرهایی برای برهان صدیقین ارائه کرده‌اند. از جمله این فیلسوفان، علامه
طباطبایی (۱۳۲۱ - ۱۴۰۲ ق) فیلسوف معاصر است. ایشان تقریری نو از برهان
صدیقین ارائه داده است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله
تلاش شده است با تمرکز بر تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین، ضمن ارائه

گزارشی از تقریر، به انتقادهایی که ممکن است به این تقریر مطرح گردد و نیز پاسخ‌های آنها پرداخته شود.

روش تحقیق

روش به کار رفته در این پژوهش کتابخانه‌ای و مبتنی بر مطالعه و بررسی متون و منابع نوشتاری است، سعی شده در ارجاعات، بر منابع معتبر و دست اول تکیه شود. در گزارش دیدگاه علامه طباطبایی نیز روش تحلیلی - عقلی برگزیده شده است. در این روش، باور بر آن است که یک دیدگاه با توجه به الگوی مبنای بر پایه مجموعه‌ای از مقدمات استوار است؛ ولی لزوماً چنین نیست که یک متفکر در نوشته خود تنها به بیان این مقدمات اکتفا کند؛ بلکه در برخی موارد مطالب دیگری را که ارتباط منطقی چندانی به دیدگاه ندارد نیز مطرح می‌کند. از اینرو گام اساسی در فهم دیدگاه یک متفکر آن است که آن دسته از مقدمات و شروط لازم و کافی را که به دیدگاه مذکور انجامیده است، از سایر مطالب باز شناخت. در گزارش دیدگاه علامه طباطبایی تلاش شده همه مقدماتی که در شکل‌گیری آن نقش داشته - خواه مقدمات نمایان و خواه مقدمات پنهان - به صورت صریح ذکر شود و هر مقدمه با شماره خاصی در جایگاه منطقی خود قرار گیرد. این روش علاوه بر مفید بودن در گزارش دیدگاه، برای بررسی آن دیدگاه نیز سودمند است؛ زیرا با پیروی از آن می‌توان به دقت نشان داد نقطه ضعف یک دیدگاه دقیقاً به کدام یک از مقدمات آن باز می‌گردد.

گزارش تقریر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی تقریر اصلی خود را در تعلیقه بر کتاب *الحکمة المتعالیه صدرالمتألهین* (۱۴۱۰: ۲۳/۶) مطرح کرده است؛ ولی می‌توان آن را با اندکی تفاوت در کتاب *اصول فلسفه* (۱۳۷۰: ۱۹/۵) نیز یافت. محور اصلی تقریر علامه طباطبایی چنین است که وی در تبیین نظر خویش بر واقعیتی که شکی در وجود آن نیست و مرز میان فلسفه و سفسطه محسوب می‌شود، انگشت می‌نهد. سپس با ارائه مقدماتی نشان می‌دهد که این واقعیت - که هر کس ناگزیر از پذیرش آن است و انکار آن نیز به اثباتش می‌انجامد - چیزی جز واجب الوجود نیست. وی معتقد است بیانش صرفاً تنبیهی بر امر بدیهی است؛ نه اینکه برهانی بر اثبات واجب باشد. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ۱۵/۶) به عبارت دیگر، این تقریر جدید، به هیچ مبدأ تصدیقی نیاز ندارد. وضوح تقریر علامه طباطبایی تا بدان حد است که برخی بداهت آن را در حدی دانسته‌اند که می‌توان آن را نخستین مسأله از مسائل فلسفی به حساب آورد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۱۶)

در این قسمت، نخست عبارت علامه طباطبایی در تقریر این برهان را از نظر می‌گذرانیم و سپس به توضیح و تبیین آن می‌پردازیم. علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر کتاب *الحکمة المتعالیه* می‌گوید:

و هذه هي الواقعية التي ندفع بها «السفسطة» و نجد كل ذي شعور مضطراً
الى اثباتها و هي لا تقبل البطلان و الرفع لذاتها حتى ان فرض بطلانها و رفعها
مستلزم لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان كل واقعية في وقت او مطلقاً كانت
حيثئذ كل واقعية باطلة واقعاً (اي الواقعية ثابتة) و كذا السوفسطي لو رأى الاشياء

موهومة او شك في واقعتها فعنده الاشياء موهومة واقعاً و الواقعية مشكوكة
واقعاً (ای هی ثابتہ من حیث هی مرفوعة) و اذا كانت اصل الواقعية لا تقبل العدم و
البطلان لذاتها فهي واجبة بالذات فهناك واقعية واجبة بالذات و الاشياء التي لها
واقعية مفتقرة اليها في واقعتها قائمه الوجود بها. (۱۴۱۰: ۱۴/۶ و ۱۵، تعلیقه).

وی همچنین در کتاب اصول فلسفه با تفصیل بیشتری به ارائه تقریر خود از
برهان صدیقین می پردازد و می گوید:

بیان اول: واقعیست هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم، هرگز نفی
نمی پذیرد و نابودی بر نمی دارد. به عبارت دیگر واقعیست هستی بی هیچ قید و
شرط، واقعیست هستی است و با هیچ قید و شرطی لا واقعیست نمی شود، و چون
جهان گذران و هر جزء از اجزاء جهان نفی را می پذیرد، پس عین همان واقعیست
نفی ناپذیر نیست. بلکه با آن واقعیست، واقعیست دار و بی آن از هستی بهره ای
نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیست با اشیا یکی شود و یا در
آنها نفوذ یا حلول کند و یا پاره هایی از واقعیست جدا شده و به اشیا بپیوندد؛ بلکه
مانند نور که اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک باشند و در عین حال
همین مثال نور در بیان مقصود، خالی از قصور نیست. و به عبارت دیگر، او
خودش عین واقعیست است و جهان و اجزای جهان با او واقعیست دار و بی او هیچ و
پوچ می باشد. نتیجه: جهان و اجزای جهان در استقلال وجودی و واقعیست دار بودن
خود تکیه به یک واقعیست دارند که عین واقعیست و به خودی خود واقعیست است.

(۱۳۷۰: ۷۷/۵ - ۸۸)

تقریری که علامه طباطبایی از برهان صدیقین ارائه کرده است، در ظاهر به
هیچ یک از مقدمات فلسفی پیچیده مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و ربط

علی که ممکن است در سایر تقریرها با آن مواجه شویم، نیاز ندارد. ایشان مستقیماً سراغ واقعیت رفته است؛ همان واقعیتی که مرز میان فلسفه و سفسطه شمرده می‌شود و مهم، پذیرش این واقعیت است؛ خواه آن را بر وجود تطبیق دهیم، خواه بر ماهیت؛ خواه آن را واحد به وحدت شخصی بدانیم، خواه آن را کثیر به حساب آوریم. از اینرو ایشان تصریح می‌کند هر کسی که از توانایی عقلی برخوردار باشد، به وجود این واقعیت اذعان خواهد کرد. (صدرالدین شیرازی، همان: ۱۴/۶) نیاز نیست تا اصیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت برای او اثبات گردد. بعد از پذیرش واقعیت، روشن می‌شود که این واقعیت بالذات بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد و هر آنچه بالذات بطلان و نیستی را برنتابد، واجب الوجود خواهد بود. صورت اجمالی برهان را می‌توان این گونه تقریر کرد:

۱- واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)؛

۲- هر چیزی که بالذات بطلان و نیستی را بر نتابد، واجب الوجود بالذات است. (مقدمه براساس تعریف «واجب الوجود بالذات»؛

۳- واقعیت عینی واجب الوجود بالذات است. (استنتاج از مقدمه‌های ۱ و ۲)؛ می‌توان براساس روش تحلیلی - عقلی و با مراجعه به آثار مختلف علامه طباطبایی، مانند کتاب *اصول فلسفه، بدایة الحکمه و تعلیقه بر الحکمة المتعالیة*، استدلال ایشان را با توجه به مقدمات مطوی آن چنین تقریر کرد.

۱- واقعیتی در خارج هست. (مقدمه بدیهی وجدانی)؛

۲- هر چیزی تا هست، نبودش محال است. (براساس امتناع اجتماع نقیضین)؛

- ۳- آن واقعیت در خارج تا هست، نبودنش محال است. (استنتاج از ۱ - و ۲)؛
- ۴- هر چیزی تا هست، نبودنش محال است، (تا هست، ضرورت دارد).
(براساس تعریف «ضرورت»؛
- ۵- تا آن واقعیت در خارج هست، ضرورت دارد. (استنتاج از ۳ و ۴)؛
- ۶- هر شرطی غیر از مشروط است. براساس تحلیل مفهوم «شرط» و
(«مشروط»؛
- ۷- شرط واقعیت باید غیر از خود واقعیت باشد. (استنتاج از ۵ و ۶)؛
- ۸- هر چه غیر از واقعیت در خارج باشد، معدوم است. (براساس امتناع
اجتماع نقیضین)؛
- ۹- شرط واقعیت در خارج معدوم است. (استنتاج از ۷ و ۸)؛
- ۱۰- هر چه شرطش معدوم باشد، غیر مشروط است. (براساس تحلیل عقلی)؛
- ۱۱- واقعیت در خارج، غیر مشروط است. (استنتاج از ۹ و ۱۰)؛
- ۱۲- واقعیت غیر مشروط در خارج ضرورت دارد. (استنتاج از ۵ و ۱۱)؛
- ۱۳- هر چیزی به صورت غیر مشروط ضرورت داشته باشد، ضرورت ازلی
دارد. (براساس تعریف «ضرورت ازلی»؛
- ۱۴- واقعیت در خارج، ضرورت ازلی دارد. (استنتاج از ۱۲ و ۱۳)؛
- ۱۵- آنچه ضرورت ازلی دارد، واجب الوجود بالذات است. (براساس تعریف
«واجب بالذات»؛
- ۱۶- واجب بالذات در خارج وجود دارد. (استنتاج از ۱۴ و ۱۵)؛
- با توجه به سیر برهان علامه طباطبایی روشن می‌شود که او پذیرش واقعیت

خارجی را نقطه آغاز برهان قرار داده است. و در پایان براساس برخی مقدمات بدیهی، وجود واجب بالذات در خارج را اثبات کرده است. حال پس از این گزارش سراغ بررسی تقریر ایشان می‌رویم.

بررسی تقریر علامه طباطبایی

در حال حاضر، آنچه در محافل علمی در باب تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین به چشم می‌خورد، گویای دو رویکرد متفاوت به این تقریر است. توضیح آنکه، از یکسو عده‌ای با تمرکز بر مفهوم «واقعیت» که محور اصلی تقریر ایشان را تشکیل می‌دهد و آن را مرز میان فلسفه و سفسطه دانسته‌اند، معتقدند اگر چه چنین واقعیتی بتواند وجود واجب را اثبات کند، از اثبات هستی ازلی واجب الوجود ناتوان است. از اینرو باید سراغ سایر تقریرهای برهان صدیقین رفت. (علیزمانی، ۱۳۷۴: ۲۴۸ و ۲۴۹؛ بدخشان، ۱۳۸۱: ۱۳۸) از سوی دیگر، برخی با پذیرفتن اشکال مذکور با افزودن بعضی مقدمات سعی در تکمیل تقریر علامه نموده‌اند. (حسین‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۱۹) در این بخش با تمرکز بر این انتقادات و ایرادها، به بررسی آنها می‌پردازیم.

اشکال یکم

تردیدی نیست که انسان برخی مفاهیم را در ذهن خود جای می‌دهد؛ زیرا وجود چنین مفاهیمی را با علم حضوری می‌یابد؛ اما نکته اصلی این است که چگونه می‌توان مدعی شد مفاهیم موجود در ذهن، مانند واقعیت و وجود در عالم خارج مصداق دارد؟ به عبارت دیگر، در تقریر علامه طباطبایی وجود مصداق

برای مفهوم واقعیت در عالم خارج تبیین نشده است. می‌توان این اشکال را اینگونه نیز توضیح داد که اشکال به مقدمه (۱) باز می‌گردد که مدعی است واقعیتی در خارج هست. (مقدمه بدیهی وجدانی)

محور اشکال این است که آنچه را علامه طباطبایی «مقدمه بدیهی وجدانی» دانسته، چندان هم بدیهی وجدانی نیست؛ زیرا این احتمال عقلی وجود دارد که آنچه را ما واقعیت می‌شماریم، چیزی جز یک مفهوم ذهنی نباشد. برای مثال شخصی که در بیابان گرفتار بی‌آبی شده است و برای رفع تشنگی خود در جستجوی آب بر می‌آید، از دور آبی را مشاهده می‌کند و یقین دارد آنچه می‌بیند، آب است. از اینرو همه توان خود را به کار می‌گیرد تا به آن آب برسد؛ ولی زمانی که به آن نزدیک می‌شود، چیزی جز سراب نمی‌یابد! بنابراین صرف ادعای وجود یک مفهوم ذهنی برای اثبات مصداق داشتن آن در عالم خارج کافی نیست و اینکه این مفهوم ذهنی در عالم خارج نیز مصداقی دارد، نیاز به اثبات یا دست کم تبیین دارد.

بررسی اشکال اول

پاسخی که می‌توان در دفاع از علامه طباطبایی ارائه کرد، اینکه ایشان در مقدمه (۱) به نکته‌ای دقیق اشاره کرده است. که مفاهیم بر دو قسم هستند؛ برخی از مفاهیم تنها دارای صورت ذهنی هستند، مانند مفاهیم منطقی جزئی بودن، کلی بودن و موجه بودن؛ در حالی که برخی دیگر از مفاهیم به گونه‌ای هستند که محال است مصداق خارجی نداشته باشند و مصداق نداشتن و انکار مصداق

خارجی آنها مستلزم تناقض است. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۱۸ و ۲۱۹) از جمله این مفاهیم عبارتند از مفهوم «واجب الوجود بالذات»، مفهوم «موجود بی‌نهایت» و مفهوم «کامل‌ترین موجود». بنابراین صحیح است بگوییم «هر مفهومی که در ذهن وجود دارد، لزوماً در خارج مصداق ندارد» ولی این مطلب مستلزم آن نیست که «برخی از مفاهیم ذهنی بالضروره دارای مصداق خارجی نباشند»؛ بلکه برخی مفاهیم بالضروره در عالم خارج دارای مصداق هستند. حال با توجه به این توضیح، به مقدمه (۱) باز می‌گردیم. به نظر علامه طباطبایی، مفهوم «واقعیت» از جمله مفاهیمی است که بالضروره دارای مصداق خارجی است؛ به گونه‌ای که انکار مصداق خارجی آن مستلزم تناقض‌گویی است. (صدرالدین شیرازی، همان:

(۱۵/۶)

نکته بسیار مهم در تقریر علامه طباطبایی تبیین این نکته است که چگونه مفهوم «واقعیت» به گونه‌ای است که انکار مصداق خارجی آن به تناقض‌گویی منجر می‌گردد؟ البته همه توان نوآوری این تقریر در همین نکته نهفته است که چگونه انکار مصداق خارجی مفهوم «واقعیت» به تناقض‌گویی می‌انجامد.

اما پاسخ علامه؛ ایشان می‌پرسد کسی که منکر مقدمه (۱) است و مصداق داشتن مفهوم «واقعیت» در عالم خارج را انکار می‌کند، چه هدفی دارد؟ او می‌خواهد اثبات کند یا دست‌کم نشان دهد که سخن او بر حق است و به عبارت دقیق‌تر، مدعای او «واقعیت» دارد! بنابراین مستشکل همه توان خود را به کار بست تا آن چیزی را اثبات کند که در صدد نفی آن بود؛ یعنی مصداق داشتن مفهوم «واقعیت» به عبارت دیگر، در وجود مصداقی در عالم خارج برای مفهوم

«واقعیت» تردیدی وجود ندارد. تنها اختلاف در این است که آیا آن مصداق، این است که «واقعیتی در خارج هست» (مقدمه (۱) در تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین) یا اینکه «واقعیتی در خارج نیست» (مدعای مستشکل). با این توضیح می‌توان تقریر علامه طباطبایی را این‌گونه بازنویسی کرد:

۱- واقعیتی را در نظر می‌گیریم که شخص:

(۱/a) آن را واقعاً تصدیق می‌کند؛

(۱/b) آن را واقعاً انکار می‌کند. (تقسیم عقلی دائر بین نفی و اثبات)؛

۲- در هر صورت واقعیتی است. (براساس ۱)؛

۳- و...؛

اشکال دوم

مستشکل در ادامه اشکال اول و ناظر به پاسخی که علامه طباطبایی ارائه کرده است، اشکال دومی را مطرح می‌کند. براساس این اشکال، تقریر علامه زمانی تمام خواهد بود که مستشکل به یقین مدعی شود «واقعیتی در خارج نیست» و چون مستشکل در عدم وجود واقعیتی در عالم خارج یقین دارد، می‌توان نتیجه گرفت او «همه توان خود را به کار بست تا آن چیزی را اثبات کند که درصدد نفی آن بود»؛ اما اگر در نظر آوریم که مستشکل نسبت به وجود یا عدم وجود واقعیتی در عالم خارج یقین ندارد، بلکه به آن شک دارد و در تردید به سر می‌برد، آیا باز هم می‌توان مدعی شد او درصدد اثبات واقعیت داشتن مدعای خود برآمده است؟! با این توضیح، دوران بین نفی و اثبات که در مقدمه (۱) در پاسخ به اشکال اول

مطرح شده بود، مخدوش می‌گردد و این احتمال وجود دارد:

۱- واقعیت را در نظر می‌گیریم که شخص:

(۱/a) نه آن را واقعاً تصدیق می‌کند؛

(۱/b) نه آن را واقعاً انکار می‌کند؛

(۱/c) بلکه نسبت به آن شک دارد.

و با مخدوش شدن دَوْران مذکور، مقدمه (۱) مخدوش می‌گردد و با مخدوش شدن این مقدمه، استدلال نیز مخدوش خواهد شد.

بررسی اشکال دوم

علامه طباطبایی این اشکال را نیز بی‌پاسخ نگذاشته است. او در دفاع از استدلال می‌گوید این مستشکل که در وجود یا عدم وجود واقعیت خارجی شک دارد، آیا در صدد آن نیست تا نشان دهد که واقعاً به وجود یا عدم وجود واقعیت خارجی شک دارد؟ اگر واقعاً به آن شک نداشته باشد، سخن او چیزی جز وهم و خیال نخواهد بود و در بحث‌های عقلی جایی برای وهم و خیال نیست. اگر هم واقعاً به وجود یا عدم وجود واقعیت خارجی شک دارد، بنابراین او نیز به وجود مصداقی برای مفهوم «واقعیت» اذعان کرده است و این مصداق چیزی جز همان «شک واقعی» او نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۰: ۱۵/۶) با این توضیح می‌توان تقریر ایشان را این‌گونه بازنویسی کرد:

۱- واقعیتی را در نظر می‌گیریم که شخص:

(۱/a) یا واقعاً به آن شک دارد؛

(۱/b) یا واقعاً به آن شک ندارد؛ (تقسیم عقلی دائر بین نفی و اثبات)؛

۲- واقعیتی که شخص واقعاً به آن شک ندارد:

(۲/a) یا آن را واقعاً انکار می‌کند؛

(۲/b) یا آن را واقعاً انکار نمی‌کند. (تقسیم عقلی دائر بین نفی و اثبات)؛

۳- در هر صورت واقعیتی هست. (براساس ۱ و ۲)؛

۴- ...؛

با این توضیح روشن می‌شود که دوران مذکور در استدلال مخدوش نیست و استدلال تمام است. علاوه بر این روشن می‌شود که مفهوم «واقعیت» از جمله مفاهیمی است که نه تنها انکار مصداق خارجی داشتن آن به مصداق داشتن آن منجر می‌گردد، حتی کوچک‌ترین تردیدی در مصداق داشتن آن نیز به مصداق خارجی داشتن این مفهوم منجر خواهد شد و با پذیرش مصداق خارجی برای مفهوم «واقعیت» مقدمه (۱) استدلال تمام خواهد بود. (همان: ۱۴)

اشکال سوم

اشکال سومی که بر این تقریر براساس پاسخی که علامه طباطبایی به اشکال دوم داده است، شکل می‌گیرد و در آن بر یک لازمه غیر قابل قبول این تقریر تکیه می‌شود. براساس این اشکال، تقریر علامه مستلزم مطلبی است که به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا بر پایه این تقریر، مفهوم «واقعیت» به گونه‌ای است که انکار مصداق خارجی آن به تناقض‌گویی و امر محال منجر می‌گردد و به عبارت دیگر محال است کسی این مفهوم را در سر داشته باشد و وجود خدا را

نیز انکار کند. به عبارت دیگر، عدم وجود خداوند واقعاً غیر قابل تصور است. حال اگر عدم وجود خداوند واقعاً غیر قابل تصور باشد، پس هیچ کس نباید در وجود خدا شک داشته باشد! در حالی که در عالم واقع، نه تنها عده‌ای در وجود خدا شک دارند، برخی وجود خدا را نیز انکار کرده‌اند. همین که در عالم خارج با افرادی مواجه می‌شویم که وجود خدا را انکار می‌کنند، نشان می‌دهد چنین نیست که «عدم وجود خدا غیر قابل تصور باشد». می‌توان اشکال را به این صورت تقریر کرد:

- ۱- اگر مفهوم واقعیت به گونه‌ای باشد که انکار مصداق آن ممکن نباشد، لازم می‌آید کسی در وجود خدا شک نداشته باشد.
- ۲- لیکن در خارج کسانی هستند که در وجود خدا شک داشته باشند.
- ۳- چنین نیست که مفهوم واقعیت به گونه‌ای باشد که انکار مصداق آن ممکن نباشد. (استنتاج از ۱ و ۲)؛

بررسی اشکال سوم

پاسخی که علامه طباطبایی به این اشکال ارائه کرده، این است که تردیدی در اینکه مفهوم «واقعیت» به گونه‌ای است که نه تنها انکار مصداق خارجی آن، بلکه حتی شک و تردید در وجود مصداق خارجی آن نیز به پذیرش واقعیت خارجی می‌انجامد، وجود ندارد. آری، در اینکه در جهان خارج کسانی هستند که حاضر به پذیرش وجود خدا نشده‌اند یا دست‌کم در وجود خدا شک دارند نیز تردیدی وجود ندارد؛ ولی پذیرش مطلب دوم، مستلزم دست کشیدن از مطلب اول نیست؛

زیرا مطلب اول مبتنی بر این است که شخصی که در وجود یا عدم وجود مصداقی برای مفهوم «واقعیت» تردید دارد، باید نخست مفهوم «واقعیت» را به درستی تصور کرده باشد تا بتواند دربار مصداق داشتن یا نداشتن آن سخن بگوید. از اینرو اگر کسی در مصداق داشتن این مفهوم تردید دارد، همین نشانه آن است که تصور دقیقی از مفهوم «واقعیت» به دست نیاورده است و تنها آن چیزی را انکار می‌کند یا در آن چیزی تردیدی دارد که آن را «واقعیت» می‌پندارد.

(صدرالدین شیرازی، همان: ۱۵/۶)

صورت این پاسخ را می‌توان به این صورت نیز بیان کرد:

- ۱- اگر کسی مفهوم «واقعیت» را به درستی تصور کرده باشد، محال است وجود مصداق مفهوم «واقعیت» را انکار کند.
 - ۲- لیکن در خارج کسانی هستند که در وجود خدا شک داشته باشند.
 - ۳- چنین نیست که آنها مفهوم «واقعیت» را به درستی تصور کرده باشند.
- (استنتاج از ۱ و ۲)؛

اشکال چهارم

در مورد این تقریر، اشکال چهارمی نیز وجود دارد. علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر اسفار پس از ذکر تقریر مذکور، تصریح می‌کند که همه براهین اثبات واجب بالذات صرفاً تنبیهاتی بر یک امر بدیهی هستند: «و من هنا يظهر للمتأمل ان اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الانسان و البراهین المثبتة له تنبیهات بالحقیقة». (همان) براساس این عبارت، گزاره «واجب بالذات موجود است»

ضروری و بدیهی است و هرگونه برهانی که برای اثبات آن اقامه شود، در حقیقت تنبیه بر امری بدیهی است.

درباره این مطلب مناسب است این پرسش را مطرح کنیم که قضیه ضروری و بدیهی چگونه قضیه‌ای است و تعریف آن کدام است؟ خود علامه طباطبایی به تعریف قضیه ضروری و بدیهی پرداخته است. بر اساس آنچه در کتاب رسائل سبعة آمده، قضیه به دو قسم ضروری و نظری تقسیم می‌شود: «القضية اما ان لا يحتاج في حصول التصديق اليقيني بها الى تصديق آخر او يحتاج و يسمى الاول ضرورياً و بدیهياً و الثاني نظرياً». (۱۳: ۱۳۶۲) قضیه ضروری و بدیهی قضیه‌ای است که تصدیق یقینی به آن، نیازمند تصدیق دیگری نباشد. با این توضیح باز می‌گردیم به قضیه «واجب بالذات موجود است». آیا تصدیق این قضیه نیازمند به تصدیق دیگری است؟ اگر تصدیق به این قضیه، به تصدیق دیگری نیاز ندارد، پس مقدمات پانزده‌گانه مذکور چه نقشی برعهده دارند؟ اگر تصدیق به این قضیه به مقدمات مذکور نیازمند است، پس دیگر نمی‌توان آن را ضروری و بدیهی نامید.

بررسی اشکال چهارم

همانگونه که علامه طباطبایی اشاره کرده است، قضیه ضروری و بدیهی قضیه‌ای است که در تصدیق به آن نیاز به تصدیق به قضیه‌ای دیگر نباشد. بی‌نیازی قضیه ضروری و بدیهی در تصدیق، به معنای مطلق بی‌نیازی آن نیست؛ بلکه چه بسا یک قضیه به رغم آنکه ضروری و بدیهی است، ضروری و بدیهی

بودن آن به دلیل برخی شبهه‌ها و ابهامات بر افراد پوشیده باشد. از اینرو لازم است با ذکر برخی تصدیقات دیگر، این شبهه‌ها و ابهامات را رفع کنیم تا راه برای پی بردن به ضروری و بدیهی بودن آن هموار گردد. به عبارت دیگر، نقشی که مقدمات پانزده‌گانه مذکور بر عهده دارند، ابهام زدایی از موضوع یا محمول قضیه «واجب بالذات موجود است» می‌باشد، نه استنتاج یک مجهول و نتیجه نظری از مجموعه مقدمات یقینی.ⁱ

اشکال پنجم

مستشکل در اشکال پنجم بر این مطلب متمرکز می‌شود که علامه طباطبایی در صدد بود تا تقریری ابتکاری از برهان صدیقین ارائه دهد؛ حال با توجه به تعریفی که از برهان صدیقین ارائه کردیم و گفتیم برهان صدیقین شیوه‌ای است که بدون نیاز به اثبات وجود مخلوقات و تنها از طریق ملاحظه وجود محض، وجود خداوند را اثبات کند و براساس مطالب مطرح شده در توضیح تقریر علامه طباطبایی، آیا می‌توان برهان ایشان را تقریری از برهان صدیقین به حساب آورد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان پذیرفت در تقریر علامه طباطبایی، از طریق «وجود محض» وجود خداوند اثبات شده است؟

i. البته لازم است به این نکته توجه شود که تعریف‌های دیگری نیز برای تصدیق ضروری و بدیهی ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به این تعریف اشاره کرد: «تصدیق ضروری و بدیهی تصدیقی است که اثبات آن براساس تصدیقات دیگر محال باشد». بر اساس این تعریف، ارزیابی تقریر علامه طباطبایی صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

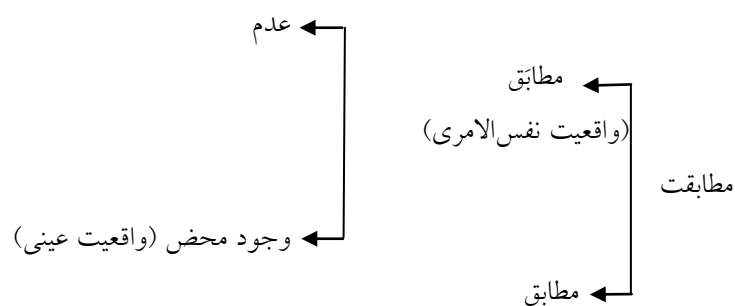
بررسی اشکال پنجم

پاسخ این است که اگر علامه براساس آنچه در تعلیقه خود بر *اسفار اظهر* کرد. (۱۴۱۰: ۱۵/۶) تقریر خود را تنبیه بر امر بدیهی بداند، در این صورت بدون تردید نمی‌توان آن را تقریر یک برهان به حساب آورد؛ ولی اگر بدون در نظر گرفتن این سخن علامه، به ارزیابی تقریر ایشان بپردازیم، خواهیم دید که از یکسو در مقدمه (۱) وجود واقعیت خارجی مطرح شده است و بنابراین با ملاحظه وجود واقعیت خارجی در صدد اثبات واجب بالذات برآمده است. از سوی دیگر، این تقریر هیچ نیازی به ملاحظه و اعتبار عالم امکان ندارد. افزون بر این، ویژگی مهمی که این تقریر دارد آن است که بدون طرح جنبه واجب بالذات یا ممکن بالذات بودن واقعیت خارجی، مستقیماً به اثبات واجب بالذات می‌پردازد.

اشکال ششم

در این اشکال نیز مقدمه (۱) هدف قرار گرفته است. مستشکل در اشکال خود این پرسش را مطرح می‌کند که «واقعیت» - که آن را مرز میان فلسفه و سفسطه دانسته‌اید - با «وجود محض» - که محور اصلی برهان صدیقین است - چه رابطه و نسبتی دارد؟ سپس خود در صدد پاسخ به آن بر می‌آید. و می‌گوید آن «واقعیتی» که در مقدمه (۱) لحاظ شده است، واقعیت به معنای «نفس الامر» است؛ ولی آن وجود محضی که محور اصلی برهان صدیقین محسوب می‌شود وجود عینی است. واقعیت نفس الامری همان واقعیتی است که در بحث از مطابق قضایا

مطرح می‌شود و براساس آن حتی قضایای سالبه نیز دارای واقعیت نفس الامری هستند؛ زیرا این واقعیت اعم از واقعیت عینی است و شامل امور عدمی نیز می‌گردد؛ در حالی که آنچه سوفسطی انکار می‌کند، واقعیت عینی است، نه واقعیت نفس الامری. رابطه این دوگونه واقعیت در تصویر زیر نشان داده شده است:



به عبارت دیگر، آنچه موضوع فلسفه است و سوفسطی از پذیرش آن ابا دارد، همان «وجود محض» است و همین مرز میان سفسطه و فلسفه شناخته می‌شود؛ ولی مراد از واقعیت، براساس توضیحی که در پاسخ به اشکال اول و دوم مطرح شد، واقعیت نفس الامری است. وقتی مستشکل می‌گوید «من واقعاً به وجود مصداق واقعیت عینی شک دارم» این سخن او به دو قضیه تحلیل می‌شود:

- ۱- من به وجود مصداق واقعیت عینی شک دارم.
- ۲- اینکه «من به وجود مصداق واقعیت عینی شک دارم» مطابق با واقع است. مستشکل قضیه دوم را با کلمه «واقعاً» در ضمن قضیه نخست بیان کرده است. با این توضیح روشن می‌شود پاسخی که در دفاع از تقریر علامه طباطبایی به اشکال‌های اول و دوم ارائه شده است، تمام نیست؛ زیرا حد وسط در این

مقدمات تکرار نشده است. نتیجه آنکه، مراد از «واقعاً» در دو مقدمه نخست همان واقعیت نفس الامری است؛ این دو مقدمه را دوباره می‌نگریم:

۱- واقعیتی را در نظر می‌گیریم که شخص:

(۱/a) واقعاً به آن شک دارد؛

(۱/b) یا واقعاً به آن شک ندارد. (تقسیم عقلی دائر بین نفی و اثبات)؛

۲- واقعیتی که شخص واقعاً به آن شک ندارد:

(۲/a) واقعاً آن را انکار می‌کند؛

(۲/b) یا واقعاً آن را انکار نمی‌کند. (تقسیم عقلی دائر بین نفی و اثبات)؛

و «واقعاً» ناظر به مطابقت قضیه با واقع خودش است؛ در حالی که مراد از

«واقعیت» در مقدمه (۳) واقعیت عینی است:

۳- در هر صورت واقعیتی هست. (براساس ۱ و ۲)؛

حال با توجه به اینکه واقعیت نفس الامری اعم از واقعیت عینی است و اعم هیچ‌گاه دلالت بر اخص نمی‌کند، می‌توان پی برد که تقریر علامه طباطبایی بر پایه این دفاع، ناتمام خواهد بود.

اشکال هفتم

عده‌ای با تمرکز بر مفهوم «واقعیت» که محور اصلی تقریر علامه طباطبایی را تشکیل می‌دهد و ایشان آن را مرز میان فلسفه و سفسطه دانسته‌اند، معتقدند حتی اگر چنین واقعیتی بتواند واجب الوجود را اثبات کند، از اثبات هستی ازلی آن ناتوان است. از اینرو باید سراغ سایر تقریرهای برهان صدیقین رفت. (علی‌زمانی،

۱۳۷۴: ۲۴۸ و ۲۴۹؛ بدخشان، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

بررسی اشکال هفتم

با توجه به مقدمات (۹) تا (۱۲) روشن می‌گردد که تقریر علامه ضرورت غیر مشروطی را برای واقعیت ثابت می‌کند که همان ضرورت ازلی است. دوباره این مقدمات را از نظر می‌گذرانیم:

- ۹- شرط واقعیت در خارج، معدوم است. (استنتاج از ۷ و ۸)؛
- ۱۰- هر چه شرطش معدوم باشد، غیر مشروط است. (براساس تحلیل عقلی)؛
- ۱۱- واقعیت در خارج، غیر مشروط است. (استنتاج از ۹ و ۱۰)؛
- ۱۲- واقعیت غیر مشروط خارجی ضرورت دارد. (استنتاج از ۵ و ۱۱)؛

نتیجه‌گیری

براساس مطالب مطرح شده به این نتایج می‌رسیم:

- ۱- تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین با همه تقریرهای دیگری که پیش از ایشان ارائه شده است، تفاوت دارد و مشتمل بر نوآوری است.
- ۲- این تقریر از مقدمات کمتری نسبت به تقریر فیلسوفان دیگر مانند ابن‌سینا، محقق طوسی و صدرالمتالهین شکل گرفته است.
- ۳- محور اصلی تقریر علامه را مفهوم «واقعیت» و مصداق داشتن این مفهوم تشکیل می‌دهد.
- ۴- درباره این تقریر، هفت اشکال مطرح شده است که از میان آنها اشکال‌های اول، دوم، سوم، چهارم و هفتم بر تقریر علامه وارد نیست.

۵- اشکال پنجم از دو حال خارج نیست؛ یا اصلاً بر تقریر علامه وارد نیست، یا آنکه اگر وارد باشد، منتج بودن تقریر علامه را هدف قرار نداده است؛ بلکه تنها نشان می‌دهد نمی‌توان آن را برهان صدیقین نامید.

۶- از میان اشکال‌ها، اشکال ششم جدی است و تقریر علامه طباطبایی بدون افزودن مقدمات تکمیلی برای پاسخگویی به این اشکال، تمام نخواهد بود.

فهرست منابع

- ابن سینا، ابوعلی، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبيهات*، شرح محقق طوسی، قم: نشر البلاغة، ج ۳.
- بدخشان، نعمت‌الله، ۱۳۸۱، «برهان صدیقین در حکمت متعالیه»، کیهان اندیشه، شماره ۸۲، ص ۱۲۵ - ۱۴۱.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۵، *تبیین براهین اثبات خدا*، قم: نشر اسراء.
- حسین‌زاده، محمد، ۱۳۷۶، *فلسفه دین*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۹۷، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح هانری کرین و دیگران، تهران: انجمن فلسفه ایران، ج ۴.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۴۱۰، *الحکمة المتعالیة*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۹.
- طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۵، *بداية الحکمة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۶۲، *رسائل سبعة*، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- _____، ۱۳۷۰، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: انتشارات صدرا.
- علیزمانی، امیرعباس، ۱۳۷۴، برهان صدیقین از دیدگاه حکمای اسلامی، *مجموعه مقالات کنگره حکیم سبزواری*، انتشارات دانشگاه تربیت معلم سبزواری، ص ۲۴۸ - ۲۴۹.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۵، *معارف قرآن*، قم: انتشارات موسسه در راه حق.